

زو نواب مرحوم که دو محل خاصه و دو فرزند یکی صغیر و یکی شیرخوار داشت همه آنها را
 بتنگ و عاجز گردانیده محتاج ساخت. آخر درجه لاچار شده زوجه کلان نواب مرحوم
 باستصواب برادران خود که از سادات عالی نسب از صف مشایخ مشایخ مشایخ مشایخ
 بودند از نواب آصفجاه پنهانی سزاوار و ارسال مکاتبات نموده باراده تسخیر بالکنده ^{طلبیدند}
 سیدگان حضور با فوج ظفر موج به دران سال رونق افروز سواد بالکنده شده اول بنص
 و آگهی زمینون گشتند که شمارا ازین خطه کارسے نیست در جاگیر خود بفرغنت با مشند که
 وارث این تعلقه حاضر اند. چون خانمغضوب گوش شنوا داشت و ظاهر اہم از ستم
 معذور بود در گوش نگرفت بردش تسبول نیامده ناشنیده ماند آخرش نوبت بحر
 و ضرب رسید و نائزہ جنگ مشتعل شده مدت شش ماه طول کشید اگر چه رفقای
 محاربان محصور فرہم آورده نواب مرحوم کہ یک یک اسامی منتخب متہوران بے باک
 بودند از اسجا کہ ستور از خانه مثل اب زیر گاہ بود فائدہ مرتب نشد. و کار محصوران ^{تنگ شد}
 کار با ستخوان رسید خانمغضوب از ایمان آصفی متحرک سلسلہ صلح شده با حال و اقبال
 و ناموس خود با حرمت و ناموس برآمده بیرون رفت و جاگیر جلال پور ہم بضبط غاص
 سرکار درآمد. بندگالغالی بہ معنائی حیرت نصرت داخل بالکنده شده بہ قلعہ و حویلی
 نواب مرحوم کہ عمارت بود سیر و تماشا شای فرمودہ از نقد و حبس و اقبال و اسپان
 و شتران و اضراب و خرابیها و بنا دین و بان با وغیرہ ہر چه منظور بایست سرکار شد
 ہمراہ برداشتند قصبہ و قلعہ بالکنده با ہفت موضع بیکٹل سجاگیر فقیر منور خان ^{المخاطب}
 بہ مقرب خان کہ شیرخوار بود و موضع مکڈی وغیرہ بست و سہ موضع از پرگنہ مذکور سجاگیر
 اہر اتیم منور خان ^{المخاطب} بنجان زمان خان بہادر فرزند نواب مرحوم سرفراز و مقرب
 فرمودہ معاودت نمودند. نقلی مشہور بر زبان گزشتگان تا آنگذگان یادگار است
 وقتیکہ قلعہ بالکنده مفتوح شد بندگالغالی اندرون آبادی رونق افروز شد

در دیوانخانه نواب مرحوم که عمارت لایق و باشان موسوم بحیدر منڈوہ بود زیب
 مجلس افزودند اهلکار نواب مرحوم فرزندان صغیرش ابل از مت حضور سعادت
 اند و زگر دانیدند از اینجا خود بدولت برخواست فرموده پیسواری قیل متوجه سیر قلعه
 شدند خوابه حاد خان المشهور بچنگلی مشا هزاره که برادر عموی بندگان عالی بود در حضور
 بشوق تمام کمر رسایل شدند که قلعه و قصبه بجزو عنایت فرساید بندگان حضور قابل
 فرمودند۔ در اثنائے شارع قاصد پیش چپوتره کوتوالی درخت بڑه کلان تر واقع بود بال
 آن درخت غلیو از سے باسجه باشیان داشت بسبب اثر دھام مردم و کثرت سواری ^{و ماده} نر
 غلیو از هر دو از درخت بو حشت اینکه برائے گرفتن بسچگان خود فرابهم اند طیران و او از
 برگرد آشیان خود میگشتند۔ اتفاقاً نظر بندگان حضور بر آشیان و بسیر اسمگی پرواز انطا
 افتاد ملاحظه فرموده بسچگلی مشا هزاره که سوار از راه ادب اندکی بیشتر بودند مخاطب شدند
 و فرمودند که حرکت واضطرار این طائران بران و بنامش آشیان پرواز آسمان چه وجه
 خواهد بود۔ شا هزاره مذکور و دیگر اعزّه حضور بعض رسا نیندند که بلند آشیان از بن
 دست تعدی احدی رساے استم و بیدادی نشود پرواز اضطرار آنها باین سبب
 فراوانی مردمان بر بسچگان دست آزار نه کشایند و خود بدولت با تجاہل عارفانہ بتکار
 پیش آندند ببالغہ تمام همین قال از مقال ہمہ با برآمد باز دران حال از شا هزاره
 مذکور فرمودند۔ هر کس از جانداران چه انسان و چه حیوان است حکام خانه و مکان براری
 همین می نمایند که آئنده اولادش ماندگان محفوظ در امان باشند پس مقرر بخان ہم
 تعمیر و استحکام این آبادی بر لے همین ساخته که اولاد خود بحفظ و جرات باشد تا
 زندگی خود با بفرغت و سلامت بگذرانند انصاحب که سائل اینمکان گشتند خانه
 یکے که بحق باشد بدگیرے دایه پیش عادل برحق چه جواب توان کرد و چه حمید
 باید نموداری۔

نظم

بزرگے کرو نام نیکو مہماند
 توان گفت با اہل دل کو بہانہ
 الا تا درخت کرم پرور سے
 گرامیداری کزو ہر خورے
 کرم کن کہ فردا چو میزان نہند
 منازل بمقدار احسان نہند۔
 اندیم بر ماجرائے سابق اپا مکنند راو کہ بہ سبب مشیت تنخواہ داران سرکارا^{لشہ}
 کمال داشت در عین وقت جنگ بالکنڈہ با جمعیت ما حاضر خود را در شکر فیروزی اثر
 رسانیدہ بملازمت حضور شرف گشت و حسن مجرایے خود بظہور آورد و احوال
 ناداری و عنوان پابجائے زر تنخواہ سرکار بشرط مہابت بعرض رسانید بندگان تعالیٰ
 نظر بر کار و تقاضائے وقت معروضہ اور اصلاحی پذیرا فرمودہ از سمت نزل دروا^ز
 تا حدتارا گڈہ حراست برو سپرد مورچال اوقایم کنانیدند۔ تارا گڈہ نام کو بہیت کہ
 اندرون متصل بلخ دیوار شہر پناہ بالکنڈہ واقعست۔ مقرر بخان مرحوم کوہ مذکور
 محل کوہ قلعه دانستہ بران کوہ کہ شمال رو بہیت و آبادی قصبہ در وسط ہر دو کوہ
 مذکور مقرر کر وہ بر کوہ تارا گڈہ عمارت جنگلی مثل بروج و بارہ تیار کنانیدہ مستعد^{ختہ}
 بود حسب الحکم حضور را و مذکور با جمعیت خود در انجامید و بست مورچال کردہ از مز^ت
 ترددات و جانفشانی قاصر نشد و تلاشہائے دست بستہ بتقدیر رسانیدہ۔ بعد فتح
 قلعہ مور و عنایات تحسین گشتہ شرف ارتخاص یافتہ بہ نزل رسید۔ بعد چندے
 ز نار داران اہلکار و لٹشس ہر فہم و فراست او کہ مطلقاً و رعہد حکومتش خورد ہر دو
 یک جہہ را گنجایش نمی یافتند از راہ عناد و کسینہ دہونی ہر وقت قابو نہ ہر دوط^م
 کردہ ہلاک ساختند۔ دران ایام سور یار او بطرف ہکلی چند دیہات با جا رہ و
 تعہد گرفتہ لسراوقات می نمود و بعضے میگویند کہ نرور زمینداران ہمان ضلع کیسے جا
 نو کر ہر دو بچر دستماع غیر انتقال اپا مکنند را و شہا مشب تاختہ فائز نزل گردید ہر ت^م
 کارخانہ ہات قابض و متصرف شدہ مالک حکومت گہر وید من بعد کڑنگ را و و

واننت نیکو، راو و گوپال راوزمیدار پرگنه دی کنڈه و پولاسس سرکار ایکندل صوبہ فرخندہ
 بنیاد را اوبیکے بعد دیگر چند چندت بسرا انجام بہام معاملت درساتمہ بانتظام کار و بار پر
 وچنین ہم شنیدہ شد کہ نامبرده با اتفاق یک دیگر عثمان حکومت بدست سوریا را و سپر
 خود با بعیش و کامرانی میگزرائیند۔

ذکر حکومت یار او بجا و شعاً و مجاز نمون با فتح کار و میشدن نامبرده در قلعه

گو لکنڈہ پادشاہ اعمال و اثرات نمون قلعه کالاپٹا و غیر احوال کہ در ان ایام داد

ہر گامیکہ خوش شیر طلح سوریا را و با وج حکومت نزل سرکش یمن دریاست بجلوہ افزوی
 شان امارت بنظر آفاق شایع و ہیوید اگر دید میگویند کہ راوند کور میانہ قدسیماہ فام زود بخ
 و نافذ الامور جرج و شجیح بود ہمیشہ از صحبت نجبا و شرفلے اہل دکن اختلاط و محبت بیشتر داشت
 و خود را در فنون سپاہگیری ممتاز و بی نظیری انگاشت۔ ہر وقت در مجلس گفتگوے سپر
 شمشیر بزبان می آورد و مرد شجیح و دلاور را قدر دانی بر شناسائی خوب میکرد و بجانہ ملازمان
 خود کہے جار شہادی و تقریب کنڈانی بظہور رسد خود بانی اہتمام آن کار شدہ بانظر
 میرسانید۔ از تعمیر تالاب ہنا و غیرہ لوازمات غور پرداخت رعایای می پرداخت بلکہ بذات
 خود بر تالاب رفتہ بیچہ ہا بدست گرفتہ ہمراہ فردوران سبہ ہاس سنگ و گل بر سر می
 تابودن نزل جلوہ و شکوہ سواری زیادہ تجل نمی آراست بطور سادہ مزاجان بجانہ رفیقان
 و جماعتاران گاہ گاہ رفتہ خبر گیری احوال می نمود۔ اگر در خانہ کسے رفیق فرزند تولد شود خود
 بجانہ ہشن مبارکباد بہر نیت از ہماں روز مواجب شیر خواری آن طفل مقرر میکرد بطور
 سنجیدہ و عنوان ہاسے گزیدہ تالیف قلوب بجانہ بیگانہ میشرمی نمود و دقیقہ از
 دقیق بلکہ و مال بملاحظہ دریافت خود فرزند گزاشت و ہموارہ تبقدیم تو کرسی سرکار

جمع و حاضر بود در امثال و اقتران معزز و مورد تسکین می بود۔

ذکر تیاری قلعه کالاپهاری

دران ایام را و مذکور به تیاری تسلعه کالاپهاری گماشته تیاری نمود برخی
 احوال تیاری قلعه مذکور و شکست ریخت آن زمان بعضی مردم دیرینه بساعت
 رسید بقلم عجز قسم می نگارند و نکت را و نامی ایلیموار زمیندار سرکار بنی نگر عرفت
 اثنوریکے از برادران حکمت را و سابق الذکر بود۔ هر کس از نمایان سرکار با و موافق
 می شد راز و جوع بوده رقم سرکار بلا وقت پایبندی ساخت و هر تائب که از وقت
 داشت معامله او را بطائف الخلیل گذارند چیز سے مبلغ دست برداشته میداد که در آن
 ایام تحصیل برگنه مامره داخل جمع بندی سکا بر مذکور میکردید روزی در مجلس زمیندار مذکور
 شخصی پرسید ذکر بر زبان آورد که درین نزدیکی کو هیت موسوم به کالاپهاری ملحق به سوار
 برگنه بلقراط متصل بامره جلے استوار و محکوم که بهر موسم بالائے کوه چشمه آب زنده
 لبریز است و از نزل سمت مشرق بفاصله دو آذانه کره و اخصت اگر کسی صاحب غم
 در اینجا تعمیر و ترتیب قلعه پر از موجب نامن و ملجا از معاندان و سبب ناموری و یادگاری
 دوران خواهد بود۔ زمیندار مذکور را با استماع این حقیقت شوق دیدن آن کوه زیاده گشته
 روز دیگر مع اعیان خود در اینجا رفت گردنواح آنحضرت مذکور سیرکنان بالائے کوه چنانکه
 شنیده بود براسے العین معائنہ نمود و میل خاطرش پسبتن حصار از یک بد کشید
 و همانجا از کار پردازان خود صلاح اندیشیده نقشه صورت حصار بر ساحت خیال بر کشید
 مہاران و کال کاران از انظر و جوانب فراہم آورد در معدود الا ایام حصار با بروج و
 بارہ و در و دیوار مرتب ساخت و زیر دامن کوه موضع آباد گردانید۔ چون دران ایام
 حکم بادشاہ وقت عمارت قلعه یا گڈ ہے زمیندایا جا گئے تیاری نماید جرات نبود۔ اگر حکیم بنا

میگرد و مورد عتاب بادشاهی میگشت چند نچه و قبايع نگاران حضور از واقعه تیاری
 حصار مذکور بجز و هنر داشتند از دار السلطنت بنام میر تقی خان یک دست ضلع دار سرکار
 انگلند که با جمعیت پنجاه سوار و پیاده بکار سرکار مامور بود حکم قدر توأم شرفیاب لقا ذی
 که زمیندار مذکور بپروا نگلی حضور از راه خود پسندای نیال با جاویدت در خیره سبزین سجا
 خود قرار داده حصار نو احداث نموده باید که بر سران خیره سبز تاخته تالان نماید و او را دستگیر
 کرده روانه حضور سازد و حصار نو تیار منهدم گرداند. خان مذکور حسب الحکم حضور اینچار
 تاخته بمقام موضع انکم پیٹ پرگنه بلنچرپ که متصل کوه حصار واقعت مضرب خیام نموده
 بحسن و تدبیر حصار مذکور تخیل کرده و زمیندار مذکور را دستگیر ساخته بحضور روانه
 بعضی میگویند که با استصواب اپا مسکن را از زمیندار نرمل بصلح بهدست گردید و غیره
 خان مذکور چند س دران نواح اقامت و در زید حصار را کنزیده بانهدام رسانید و
 را و مقهور بعد رسیدن حضور در همان قید فوت شد و خان مذکور بعد تقدیم این حضور
 سرکار را بگنبدل مراجعت نمود در اثنای راه بیمار گشته به دار البقار علت کرد و قبرش
 در قصبه کورڈ میل منمضافات سرکار مذکور واقعت اکثر مردمان بران قبر فاتحه میخوانند
 چونکه سوریار او بکجومت نرمل دست یافت از سرنوبه تیاری آنحصار پرداخت و پایش
 موضعی ترتیب داده اهل تجار و حرفت پیشه گان اطراف و جوانب بمعانی محصول پنجساله
 قول داده آباد ساخت. پس اهل بے پارمکانها سے عمدہ و معتبر و دکاکین بخت و
 خوشتر تیار کرده بفرارغت تمام اموال و اجناس خرید و فروخت میگردند و در بازار
 آنجا اتمت عمدہ از جنس بانات و ابریشم و کرباس اعلیٰ و مروارید و اسپان و شتر
 می فرختند. در مدت هفت و نیم سال آبادی آنجا خاطر خواه گردید و حصار مذکور هم تعمیر
 در و دیوار رویه تیاری آورد چون را و مذکور در قلعه کو لگنده مقید شد. و احوال قید
 شدن را و مسطور آئنده بجز خواهد آید. بعد مقید شدن را و مسطور تعلقه نرمل به

نایبان سرکار تفویض یافت در ان ایام راجہ محمد مراد خان زمیندار بلعترپ بسا ز ش
 نایبان سرکار آن حصار بدست آورده دوبارہ از بیخ و بنیاد برکنندید۔ چنانچہ تا حال
 نشان در دیوار ہائے حصار نمایانست و اطراف آن کوہ تراکم اشجار و مضائق اجا
 چنانست کہ مردمان بسکنہ دور دور از چوبینہ آن صحرائے لق و دق حویلی ہا و اماکن
 تیار می کنند۔ و بعضے مردمان کہ براسے آوردن چوبینہ میروند۔ حصار مذکور ^{خود} چوبینہ
 ویدہ می آیند۔ القصہ آدم بر سر طلب ہنگست کہ فیما بین نواب آصفجاہ و نواب ^{طلب}
 شہید باغوائے مفترباں بر ہمین دولت صورت جنگ و پرفاشش ^{آخرش} بظہور رسید
 نواب شہید بدست پدر بزرگوار اسیر گردید میگویند کہ بہمان سال راوند کور از جا
 طاعت سرکار منحرف گشتہ در نوکری سرکار حاضر نگردید و بکثرت رعونت و بہدار
 و افزونی زر و مال دست تطاول بمال مردم دراز کردہ طریق بغاوت گزید۔ و
 تعلقداران گرد و نواح بدست ^{تظلمش} سجان آمدہ از ہر اطراف و جوانب دو دفر با
 و الغیث بفلک رسانید۔

ذکر مجاز نمون سوہ پاراوازشیخ لطف اللہ مخاطب بہ فتح نصیب خان

نواب منعمیت نواب آصفجاہ بعد تسخیر قلعہ بالکنڈہ خان مذکور را سجدت ضلع داری نواح
 سرکار نادیر و سکندر ایگندل و سرکار راگنیر باجمیعت دو آردہ ہزار سوار و پیادہ ستر
 ہا و ماورفہ نمودند۔ چنانچہ خان مذکور در ناحیہ سرکار ایگندل بہ تنبیہ زمینداران منصفہ متوجہ
 شدہ بود کہ ہمانجا نوشجات تعلقداران گرد و نواح نرمل متواتر رسید کہ راوند کو
 قلعہ نرمان ^{تعمیر} ساختہ از قلعہ و خالصہ کاہ پرگنات قرب و جوار تباہ و تاراج می کند
 خان مسطور باستماع این خبر سوائے جمیعت ہمراہی خود جمیعت زمینداران اطراف
 آن ضلع و پیادہ ہائے مذکور و چشم فراہم کردہ باجمیعت قلمی و لکے بچلج استعمال

بموضع مورتاژ برگنه بالکنده مضرب نیام نموده از راوند کور پیام کرد که بزودی حاضر
 ملاقات نماید چون راوند کور از مرکز خاتم کور آگهی داشت ملاقات مقبول نکرد ساز
 سامان حرب فراهم آورده با جمعیت پنج هزار سوار و پیاده و جزایریان بشمار مستعد کار
 شده بر موضع پارپلی که اینطرف ساحل دریای کنگ گوداوری بیج کرده از نرمل قاصد
 دارد باراده جنگ مقابل فرود آمد. روز دوم خانم زبور از مورتاژ کونج کرده بمقابلہ کار
 قدم تهور قائم نمود اول شروع معرکه بجزایریان و بان گردید من بعد سواران اهل دکن از هر دو
 طرف پیاده پاشده بایکدیگر و ادشجاعت دادند. تا یک پاس تا نرّه جدال و قتال
 اشتعال داشت آنوقت سواران هر دو طرف سواران قریب رو برو شدند. خانم زبور
 در قن تیراندازی مهارت کمال داشت تیرک به راوند کور زد که دستارش از سر جدا
 گشت خواصی لشیرن خانم کور گفت که مرا حکم شود مضرب کنگ کارش به انجام میرسانم
 خانم کور گفت که این محاسبه را سرکار است میخواهم که از گوشه کمان اسیرش
 نمایم درین اثنا از طرف لشکریان راوند کور تیر اجل به پیشانی خانم سقوط رسید اندرون
 کار کرده سر بسجود مچو گذاشت و فوج خانم حرم که منبزم و جاده پیمایه کوه و صحرا شده
 همه آنها را تاخت و تاراج کرده مال و اسباب فراوان بدست آورده با دستخ قیروزی
 مراجعت به نرمل نمود و زمینداران سرکار ایلگندل و غیره که بکلیک همراه خانم حرم آمده
 بودند همه آنها را بنرمل آورده در گلوکے شتران آویخته بهر کوجه و بازار بانواع عقوبت
 رسوائی تشهیر ساخته مقید داشت بعد چند روز از هر یک زمیندار جرمانه گرفته بگذشت
 و نعش خانم حرم را در موضع مورتاژ برگنه بالکنده مدفون گردانید. چنانچه مزارش از جانب
 رسوائی مراد طلبان بهر یوم بخشنها از قاتمه و طیب گل جاریست.

رو داده

ذکر محابن و ن سوزا و بانو اعب الیهادی خان و بعضی احوال که در این ایام

بعد از وقوع این واقعه را و مذکور است بار عونت و کشتی با و غلے دعوتکے ہیچ من
 دیگر نصیحت لغزور مالاکلام گذر ایندہ بقرا جمعیت و نگاہداشت سوار و پیادہ باستقبال
 حرم و ہشیاری پرداختہ اوقات میگذاشت اتفاقاً میر آغا نام جمعدار نامدار جلالت شعا
 بر جادہ اسلام استوار از اہل دکن با جمعیت یکصد سوار لڑکے شش بود و در کارزار شیخ
 لطف اللہ کہ بہر دو طرف پنجابے دکن بودند محنت و جانفشانی از ہمہ بیشتر نمودہ بود
 چنانچہ بزم و رزم جوانمردان بہر دو طرف کہ از قومیت و تو من اہل دکن بکہ اکثرے
 با ہم قرابت قریبہ داشتند درین نواح ضرب المثل گزشتگان و یادگار آندگان است
 السی اصل روزے شخص از بزدلی جمعدار مذکور خانہ جنگی نمودہ میکس را بجان کشت
 را و مذکور معاتب گشتہ شخص خانہ جنگ را طلب نمود چون آن شخص از متوسلان جمعدار
 غیرت و حمیت جمعدار بفرستاد نش را ضعی نگردید را و مذکور جمعیت خود تیار کنانیدہ
 جمعدار نیز با خود ستور و سلاح گشتہ نمد نظر نشست درین رد و بدل کہ و کاوش بعضے
 مردم ثقہ و معتبر در میان آمدہ طرفین را ازان فساد بازداشته رفع شرک کردند ہونوقت
 حساب بر طرفی کنانیدہ حضرت وہانیدند جمعدار مذکور از نرمل کوچ کردہ بطرف ماہور
 عازم گشت۔ در اینجا نواب عبدالہادی خان یکے از اُمراء خاندان آصفی کہ ازان
 دو دمان فیض نشان سررشتہ قرابت قریبہ داشت و علم اشتہار حراست فوجداری
 قلعه ماہور و غیرہ تعلقات بنام خود می افراشت جمعدار مذکور بتلاش اسچور خود را
 بہ ماہور رسانیدہ باستصواب اعیان دولت شرف ملازمت حاصل ساختہ با
 یکصد سوار بموجب پیش قرار توکر گشتہ در سلک باریابان محفل خانموصوف عزوایا
 یافت۔ بعد چند روز طریق مصاحبت و مکالمت پیدا کردہ برسبیل تذکرہ احوال
 پرگتہ نرمل و ضیہ سری را و مذکور مفصل گوشتگزار ساختہ مزاج خانموصوف بران آورد
 کہ تلو نرمل بعبیط اولیائے دولت سرکار باید آورد و آن مفید بیباک را تبنیہ قوی

نموده آنسراج باید کرد ازین قبیل سخنان ترغیب و تحریص ملک مال که خارج از
 دائره و هم خیال می باشد عرض کرده بذات خود بانی اینهمه شده که بهرست بریست
 در روز و شب در فکر و تدبیر استیصال قلعه نرمل در پیوست - روزی ^{مذکور} خانمستور به راه
 خط نوشته فرستاد که از پیشگاه حضور قلعدراری نرمل با بجانب تفویض شده باید که زود
 بهر چه تمامتر با مقالسید قلعه خود را بجای از مت ما برساند اگر خیال نوع دیگر بخاطر داشته
 باشد نتیجه نیک نخواهد یافت چون نوشته مرسله به نرمل رسید راه مذکور بود دریا
 مدعا در جواب مرقوم نمود که تسلوه نرمل بدون مقدم والا خالی شدن متعذر است
 در نیت صورت دیرتالی جائز ندانست بجهت عجل تشریف رزانی فرمائید - قاصد جواب
 گرفت بهماهور رسید خانمستور مضمون جواب تا صوابش دریافت بکمال غصه
 بزنگ مار در خود پیچ و تاب خورده ازان روز روز بروز به نگاهداشت سوار و پیاده
 پرداخته در عرصه تسلیل با جمعیت پنجهزار سوار و پیاده از ماهور کوچید و متوجه نرمل گردید
 راه مذکور نیز خبر حضرت خانم نرمل پور شنیده با جمعیت سه هزار پیاده و سوار بر مروج
 نرمل پور که از نرمل هفت کرده سمت مغرب واقع است مقام نمود - هرگاه بیکه
 خانمستور طے منازل نموده بر مقام موضع کامول برگشته بینه رسید - راه مذکور
 از نرمل پور ایلیغار تاخته طرح جنگ انداخت از صبح تا دو پاس و ز با هم معرکه توپ
 تفنگ و بان و جزائر بود که از صدقات دود غبار آشنخانه قدم استقامت فرج خان
 به نرمل گرانید هر یک بهر سمتی رو بگیریز نهاد - در انحال بر آشوب اختلاف خانم نرمل پور
 از اسپ فرود آمده با ترکش و کمان استاده گفت که من از پیش این کافر نخواهم
 گریخت بلکه خود را در زمره شهدا خواهم انگیزت - جمدار مذکور عرض نمود که هرگز
 ملازمان خاص همچو بایجانا موری ندار و جناب عالی سوار شوید من این جنگ را
 تمام خواهم کرد - چون خانم نرمل پور نقشه جنگ ابر دید با کسان محدود راه ماهور پیش ^{یا گفت}

میگویند که همراه جمعی از مذکور است و بیچ کس از برادران و خویش و ندان همه
 بزرگ لباس شوپانه سرخ پوشش بودند بر فرج مخالف اسپان تاخته بفریب شمشیر
 تیر و نیزه دیرانه و بی باکانه بسا کس اعلاف و ارتعج بید - لیغ ساخته آخر الامر خود با هم
 ملبوس باک رنگین از خون خود رنگین تر و رنگ مکرر ساخته سرخ روی جاوید با عرو
 شهادت هم آغوش گشتند - و ازان گروه باشکوه یک کس هم سلامت نه گشت
 را در سطور تمام فوج نیزیمت یافته را به قتل و غارت پرداخته بیخیمت و فیروزی
 از نرمل گردید - این همان ایام است که لؤاب ناصر جنگ شهید سفر کرناک سلم
 نبضت بر او فرامشته بدست افغانان کز پیه جام شهادت نوشیدند - چنانچه
 آفتاب رفت سال تاریخ شهادت است - بر رخ احوال سفر کرناک حسین
 کرمانی در تذکره السلا^{۱۱۹۳} نوشته است - القصد بعد شهادت لؤاب ناصر جنگ شهید
 و ترده در ریاست خاندان صفی روداد مدتی نظمه و نسق جهات ملک و مال به تفرقه
 انجامید از هر جهت معامله خانگی تدارک اعمال را و مذکور فی الفور بظهور نه پیوست
 لهذا بفرط غرور و تکبر سر رعوت و پندار باوج والا ناغیر سے رسانیده در مخالفت
 بعضی قوانین اسلام و عدم ذبح ماده گا و جاجا منادی گردانید - در ان ایام قاضی بد
 قاضی پرگنه نرمل همیشه در قضا و مدد معاشش و غیره لوازات خدمت مجال مذکور
 بی منت و تکراری یافتند و در خانه قاضی مذکور همیشه مبلغ یک لک و پیه موجودی
 در ان مقام نرمل با عزاز و اکرام بسیار اوقات می نمود - اتفاقاً در ان روزها بنحانه
 قاضی مذکور شادی بود و مردمان درو ثانی از قصبه قند بار آمده بودند متاهی تبریح ماه
 گا و شنیده با هم رنجیدند اگر چه را و مذکور معاوضه گا و بزها و گوسفندان با و غیره آبا
 و سر انجام لوازیم شادی از جانب خود بقاضی تواضع نموده بود - لکن کسان طرفی
 خورنده گوشت گا و بوردند - بقاعده اسلام ماده گا و ذبح کرده بکار نجات در آوردند -

باستماع این خبر را و مذکور قاضی را طلبیده بزجر و توبخ از کچهری بر قاضی است کنایه - مقید است
 بهر چند که اعزه و همراهمیانشس لبفارش قاضی سخن با کردند پزیرا نه نمود چون قاضی نزل را
 با قاضی محمد محسن قاضی برگزیده اند و در قرابت و هم جنسیت منصب بود و قاضی اند و در هم منقول
 به دو لک روپیه بود - در باب رهایی قاضی نزل بذریعہ شامه بنو از خان بهادر صمصام ^{الملک}
 بحضور عرض داشت نمود - در جواب ورود یافت که بعد مراجعت از سفر ^{کردار} از تنبیه آن ^{به}
 بظهور خواهد آید - چنانچه در ۱۶۶۱ یکبار رو یکصد و شصت پیری عسکری فیروزی مائتر
 نواب امیر الملک ملاقات جنگ بهادر با شاه نواز خان بهادر صمصام الملک به تنبیه سر ^{کشان}
 صوبه طبرستان و اصفهان به خدمت برافراشته از رکبوجی بخواستند مبلغ پنج لک روپیه پیش کش گرفته
 از آنجا بر راه ماهور و چکلی بر قصد بونت که از نزل بهشت کرده سمت شمال فاصله دارد سوا
 افروز و نهیب افکن مشرق معاندان دین و دولت گردید - را و مذکور چار و ناچار
 با نذر و پیشکش بسیار حاضر گشته شرف ملازمت حاصل ساخت - کار پردازان حضور
 را و مذکور را بحکمت عملی مقید کرده در قلعه گوکنده محبوس گردانید - چنانچه برخی احوال
 را و مذکور میر علی آناد در شروع دیباچه مائتر الامر مرقوم نموده اند -

ذکر حکومت آجاشنکر اوام

بعد مقید شدن را و مذکور حکومت نزل بنام راجه مذکور تفویض یافت مدت یک سال
 بیانت و امانت عمل کرده حسب الحکم حضور به نهایت تعلقات اورنگ آباد مامور سر فرار ^{گردید}

ذکر حکومت شکنجان بهامجا بد جنگ و مقید شدن بهامسطور ^{باعتبار}

خضوع به سبب ناخوشی شکنجان سواد اجزای اندازان

هرگاه همیکه نیابت نرمل بنام صف مشکناں بهادر مجاهد جنگ قرار یافت بهادر مسطور که
 میلادش ولایت ایران از قوم متعل انشار و مرد قابل و اهل تشیع بود از خدمت ^{لنسان} ^{لی}
 بندگان مغفرت منزلت هم تربیت و سر فریزی یافته مزاجدان سرکار عالی بود ^{نشد}
 رعایا و آبادی تعلقه پرداخته در تحصیل مبالغ و کفایت سرکار سعی موفوره بکار می برد چنان
 به کبریا رسید بود همه معامله نفرزند گلان علی نقی خان المشتهر بجان بهادر سپرده
 مختار کارگردانیده بود بعد از نقض مدت دو سال سید صالح خان نام از قوم سادات
 صحیح النسب و صاحب رویه با علم و عمل در آئین دین داری لاثانی عهد خود بود ساکن
 بلده ایچپور رساله دار جزائر اندازان حضور بایست و پنج سوار فرزندان و رفیقان ^{چند}
 کس از جزائر اندازان با تنخواه رساله مذکور از حضور به نرمل رسید بهادر مسطور با ^ط
 شدت تقاضا اندرون نرمل آمدن نداده در موضع کاجل پیته که از نرمل متصل است
 فرودگاه مقرر ساخت روز دوم سید مسطور پالکی سوار باد و فرزند و پنج سوار و چند
 نفر جزائر انداز در کچه نرمل آمده بهادر مسطور و فرزندش خان بهادر ملاقات کرده
 نقول تنخواه بملاحظه رسانید - پدر و پسر سرده و معه کار پردازان خود ظاهر ابدلجویی و
 خاطر داری سید مزبور بهاری و بلی برد خسته رخصت نمودند - از اینجا توقف و تعلق
 حسیله و حواله در ادایه از سرکار از قدیم شعار عمالات است - خصوص بر سایندن ^{نر}
 تنخواه نهایت عذرهای لاطائل بکار می بردند - خان بهادر که مدار معامله بر بود ^ت
 بواعدا امر و فرود گذرانیده مبلغ تنخواه را در لیت و لعل انداخت رسید مزبور که
 شجیع و جریح بود بعد از ایصال از تنخواه و وعده خلائی مدتهای تنگ آمده جویای
 وقت بود - روزی سوار می بهادر مسطور سمت کاجل پیته وارد شد سید مزبور در
 میدان نمیتوان خود را نزدش رسانیده متقاضی از تنخواه گشته متعرض و مزاحم گردید
 بوقت جواب سوال کلمات درشت بی باکانه بر زبان آورد - بهادر مسطور که معرو

بخریه کار بود بزمی و ملائمت پیش آمده به سوگند پاسکے موکره و عده نسر دا اوقا
 نمود۔ صبحے تشریف آورده روبرو سے خود معاملہ تنخواہ تمام کمال انفصال دیند۔
 سید مزبور را نظر بر آمد کار مدعا بود بقبر و دگاہ خود آمد۔ و بہادر مسطور اندرون
 داخل شد۔ خان بہادر کہ جوان بود و کار معاملہ ہم جوانی داشت کہینہ در دل ہم
 فکر دیگر مرکز خاطر نمود۔ سید مسطور پاکلی سوار بہ دو فرزند اسپ سوار و چہ
 جزائر بردار بطور سادہ راہی کچہری بودند کہ بر پشتہ تالاب کسانے را کہ خان بہادر
 بر قابو ماہور کردہ بود از زمین گاہ بدر جستہ بمنزاجرت در پیش آمدند۔ سید مسطور بہ
 قرینہ بہادران صاحب جرات باشد پیش آمدہ داد سپاہ گری بائین ہمین دادہ
 با یک فرزند دل بند جامع شہادت نوشیدہ زندہ ابد گشتند و یک پسر خورد کہ
 بست و دو سالہ بود۔ نوزدہ زخم بندوق و شمشیر و نیزہ برداشتہ ہم در اسخا
 میگویند کہ بعد شش و کوشش کسان ظالم متفرق شدند۔ پسر مذکور بر فاسق
 با نفس پسر و برادر خویش پیادہ پاتا دفن گاہ آمدہ مدفون کردہ باش بقبر و دگاہ
 آمد بہ بیمار زخم پا و بر آوردن گلولہ پرداخت۔ ہر چند کہ ہمراہیان بان سید
 بردل مجوز سوارے شدند تا تدفین پدر و برادر خود اقبال نکرد۔ چنانچہ بہوزن
 مزار آن دو سید مظلوم در کابل پیٹہ واقعت بعد وقوعہ این واقعہ شہادت
 کیفیت بہ بہادر مسطور ظاہر شد۔ از اسخا بہب شیعہ داشت جزع و فرغ بسیا
 نمود دریش خود بر کند کہ باد و ستار و شیوہ اہل بیت اطہار بودیم ہمچو اواسے خان
 از دین داری نامشہنی شد کہ تا قیامت گرفتار خون مساوات گشتیم و بہ شب آن روز
 خان بہادر خواہیے عجیب و ہیبت مشاہدہ کرد کہ بر پشتہ ہمان تالاب ازان جانان
 دور سوار ی با جلوہ و شکوہ تمام می آید۔ بزرگے نورانی بلہاس غریب بر تخت
 سہتند۔ خان بہادر زیر پشتہ تمہاز مستادہ از آئندگان پرسید کہ این سوار

کیست شخصوار از بلوئیان میگوید که نمیدانی این سوار سے مبارک ماه عرب و مهر عجم
 خلف الصدق فخر آدم امام الثقلین نور العین حضرت امام ابی عبد اللہ الحسین علیہ السلام
 و اسلام بجز دشمنیدن نام مقدس خان بہادر را اشتیاق دیدن آن نوز و الجلال
 زیادہ شد۔ بادب و ہوشیاری استاد درہمین حالت تحت مبارک محاذی اور سید
 و برگوشہ تحت دست سید مرحوم و مظلوم است برابر نظر خان بہادر تحت رو بہ و
 متوقف شد۔ جناب اقدس از سید مظلوم استفسار میفرمایند کہ اوس سید صالح
 قاتل توہمین کس است و از چشمان نوز افزوز بجانب خان بہادر اشارہ می فرمایند۔
 سید مزبور از کمال ادب و شرف سیاوت نظریہ زمین و وقتہ بیخ نمی گویند ہا و تحت
 مبارک روان شد و نظر مقدس تا حرکت تحت بر خان بہادر بود درہمین حالت سید
 گردیدہ باز خواب نہ نمود و صبح در مجلس خود پیش علماء و عقلا معاملہ خواب شبانہ بیان کرد
 اگر چه حاضران مستمع تعبیر خواب بر خلاف اصل شرح آوردند کہ اطمینان او شود۔
 لکن خان بہادر ہم مرد قابل بود علانیہ پیش ہمہ کسان با واد بلند گریان ظاہر نمود
 کہ درین عتاب تار و زشرد و نشر اینکس و اولاد اینکس افتاد و شما ہمہ با اطمینان خاطر
 می نمایند۔ لکن دولت ظاہر خاندان اینکس ہم سریع الزوال است و اندوختہ
 یک عمر پائمال خواهد شد آری چگونه نشود۔
نظم
 سادات افضل اند و ذکر و صف شان علی اولاد مصطفیٰ و مگر گوشہ علی
 بر فعل شان نظر کن ایے حرز جاہلی الصالحون لله والاطالیحون
 بہد روان عواقب مور میدانند و قتیکہ جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وسلم
 شان سادات را از ہجو حدیث نوازش نسر مودند کہ اگر نگو کار سہتند ہم
 و اگر بکار ہاستند نظر بر ذات من دشتہ بلطون مدارا پیش آید۔ پس سید صالح
 اسم ہاسے داشت در سیاوت و شراوت و شجاعت و صلاحیت و حفظ ادب

شرعیّت عدیم المثال و قدوہ روزگار بود از مرمان ثقات احوال آن بدر آسمان شہادت
 شہادت انچه شنیدہ اگر مفصل بکار رود کتاب دیگری شود چه عجیب کہ آن منظر قدرت و عجا
 زبہ رحمت و عنایت سرفراز فرمایند۔ آدم بر سر مدعا باقی سواران و جزائر اندازان با پسر
 سید مظلوم بے نیل مقصود روانہ حضور گشتہ از ظلم و بیدادی خانہ مذکور مستغاثی شدند
 ہنگام عالی بسنوح این خبر سر اسر ظلم و کدر غایت عتاب آموشد یکصد سوار بسزا ولی مامور
 فرمودند کہ صف شکنخان را با پسران و متعلقانش حضور آوند اسباب اموال اورا حاجا
 در ضبط سرکار نگہدارند۔ چنانچہ حویلی ہا و باغہا بے بہادر مسطور و اسباب متعلقانش مثل بجر آباد
 و حیدر آباد وغیرہ کہ بود ہر جا احکام ضبطی بنام صوبہ ہا و تائبان سرکار شرف صدوریان
 و چند متعلقانش کہ در نزل حاضر بودند ہمدران ہنگامہ دار و گیر معہ طفلان خود و سال از نزل
 ببالکنڈہ رفتہ در پناہ نسر زندان مقر بمخان مرحوم اقامت گزیدند و اسامہ و اموال انچہ
 در حویلی بود۔ بدر یافت اہل ضبط آمدہ داخل سرکار شد چون مختار و مدار دولت بود
 پدر خان بہادر بود اموال و جاہر بسیار کہ نزد ساہبان نگہداشتہ خان بہادر بود حاجا
 کم شد۔ اشکے ازان بدست نیامد۔ تار رسیدن و بردن سزا اولان احوال عتاب
 حضور شنیدہ صف شکنخان از ندامت و خجالت الماس خوردہ در اثنائے راہ خود را
 جوہر ساختہ را ہی وطن اصلی گردید مکرم خان بہادر را در قلعہ ایلکنڈل مقید و محبوس
 بودند و از اسباب قلعہ گو لکنڈہ داخل کردند و در ہون جس فحش شد و ازان وقت با اولاد
 صف شکنخان حلب خطاب و جاگیر ات گردید۔

ذکر حکومت سنہ ۱۱۰۰ھ

بعد ازان سنہ ۱۱۰۰ھ بے نیابت نزل بن الاقران معزز گشتہ دو سال حکومت
 حسب الطلب حضور روانہ حیدر آباد گردید۔

چیزه دستی را و مذکور نظر در آورده بعضی تعلقداران و مقدمات و رعایای آن لواج
 رجوع آورده سخنان اطاعت و آمیزش مسلک آمد و رفت جاری داشتند -
 روزی قاضی رام گیر نیز براسے ملاقات را و مذکور آمده بود - بعد پرسش خیریت
 طرفین و سخنان آمیزش فیما بین کلمات کفر و اسلام در میان آورد - چون را و مذکور
 از سابق سوخت و کوفت آذاین مقالات اسلام در دل داشت قاضی از بکه
 بزرگ و از اهل شریعت طرفیت بود - آنظلمت سرشت حجت لایعنے و تکرار غیر و
 بر زبان آورده قاضی را به بیعتی از مجلس بدین نمود - قاضی موصوف از بهانجا بادل
 صدراعضت داد بیدار کنان به بلده حمید آباد رفت کفن و بوریاد بر انداخته بصورت
 داو خوابان پیش دروازه مکه مسجد با فریاد و الغیث مقیم شد -

ذکر تعیین نواج کار تندیسور اکبر و گنجین رام که از امیر بوضع

کتاب گنگه بالکندره

بندگانی برای اداسے شمار جموعه تفسیر آورده بودند بمحائمه احوال قاضی مستفسر حقیقت
 را و مخذول شده همه تقصیر بانسے ماضی آن مفسد خیره سر به تجدید یاد آورده ہوں و
 حکم پانصد سوار و پانصد بار بنابر اسیر کردن آن بد کردار شرف نفاذ یافت - ہمارا
 وکیل کہ حاضر بود با قاصد تیز رو بہ را و مذکور نوشتہ فرستاد کہ با وجود اولات سابقہ و
 معافی آن دین روز با قصور سے لاحقہ و تقصیرات پیشین بلکہ ازان زیادہ تر از
 ہو قمع آمدہ کہ قاضی را سخت دادند - فی الواقع کہ جمیع کافہ اہل اسلام خلش خاطر
 گردید و عتاب بندگان حضور از لگن شتہ جمعیت یکہزار سوار و پیادہ - براسے تہنپہ و
 دستگیر ساختن شما مامور و متعین شد - اگر این بار بدست کسان مامورہ خواہند

تو بت بر جان خود اندر پس مناسب وقت همین می نماید که جان خود بدست خود باید
 یا بطرف کاسی رخت ندامت بایک شیار - قاصد مرسله روز از شب و شب از روز
 جدا انداخته نسبت تمام تر به را بگیرد جمعیت را و بے حمیت داخل شده نوشته و کسب
 رسانید و هم زبانی ظاهر نمود - را و مذکور بد ریافت مضمون خرابی هوش و حواس باخت - بال
 صد و لغ تشویش و متزدد همه رفقای قدیم ساکنین نزل را فراهم کرده مدلسه خط آگاه
 ساخته از هر یک جویای مصلحت گردید - همه کسان بقدر حوصله خود با در صلاح و
 نمودند - لکن مطابق رله تا صوابش تدبیر کسان پسند خاطرش نیامد از خود صلاح بهم
 گفت که شما با از آبا و اجداد پرورده این خاندان هستند تدبیر مقرر کرده ام میگویم همینکه من
 امشب از اینجا کناره میگیرم شما همه با موافق معمول بر مورچال رفته تمام جمعیت را ایما نمایند
 که فردا بوقت صبح بر قلعه یورش مقرر شده بر آوازه توپ بجای خود خبردار باشند - گایک
 توپ سر و بند یکبارگی از هر سو شتافته حمله بکنند - بعد از فرار شدن من که صبح
 میشود از گریز من همه مردم آگاه گشته جای منتشر خواهند شد - شما با همراه منتشران بطرف
 نزل رفته در عمال و اطفال خود با بهانه اقامت خانه و اظهار عالم بے کاری بتدیج و
 تجویز قسله نزل بدست باید آورد - در جلد و بے این کار شما با را پیش از بدست رعایت
 و سرفرازی خواهم کرد - بهمین عنوان همه مراتب بند و لبست کار خویشین بقلعه معتد
 لگی ساخته بوقت نیم شب از اینجا گریخته بموضع بیرگل برگنه بالکنده خود را رسانیده مخفی
 ساخت و بر قلعه رام گیر جمعیت مورچال همه کسان بوجه اشارت یورش و منتظر
 آواز توپ بودند صبح برآمد از هیچ جا آواز نیامد تا لبس دادن توپ چه رسد آخر کار شته
 یافت که را و مذکور شب با شب گریخت و باد تند انتشار عبا رذلت و ندامت برزق
 سپاه و امانده پیچمت ناچار تمام جمعیت سر اسیمب متفرق شده بهر سو جاده
 آوارگی سپود هزاران جلد مردمان ساکن نزل با سوار و پیاده قریب چهار صد

به نزل آمدند و بر سلامتی حالت خویش ابواب اطمینان بر روکشودند.

ذکر تسخیر نزل قلعه نزل فقاه سواران و زور و غلبه و افتادگان یام

صورت نمودن بر ملا

گمراه
 در آن ایام به نزل همون رگناتند پند سهری بود که بالا مذکور شده نامبرده کسان مفروضه
 را اندرون آبادی آمدن نداده تاملت یکماه بیرون داشت آخرش بگذشت بعضی
 مردم ثقه و معتد نظر بر خانه داری و سکونت آنها داشته از مسلمان قسم قرآن و از
 سهند و سوگند بید و پیران گرفتند آمدن نزل پروا نگلی داد غرض که همه کسان تنهایی
 زده را بگیرد سوار پیاده در نزل سجانه با خود آمده اقامت فرزیدند و در باطن به تسخیر قلعه
 نزل قایومی بستند بعد دو ماه ایام محرم پیشتر رسید بتاریخ پنجم ماه مذکور کسان قایوم
 با یکدیگر آئین خایه جنگی فیما بین خود با بظاہر قرار داده باستعداد سامان حرب در میدان
 تصدیه متصل پنج شاه که جلایه سترگ است با هم صفا آرا شدند قریب بود که کار شمشیر
 رسد هر رین نزل و قال مردمان معتد در ساهی عقل معتبر بمیان آمده بغیر بایش طرفین
 پرداختند چون جنگ نامه موقوف فساد بر طرف گشت تمام جوق جوق خانه جنگ پس و
 پیش از پیش دروازه قلعه سجانه خود میرفت عارسان قلعه از خبث باطن انجاعت عالی
 و غافل بودند یک بیک از راسته شارع عام انحراف کجروی اختیار کرده بدروازه
 قلعه رسید مفتوح ساختند اندرون خریدند فی الفور به بند و بست بروج و باره
 پرداختند آوازهاست توبه فتح سردادند باستماع این کیفیت عامل مذکور قرار
 نمود و تمامی اسباب و اساسه او از نقد و جنس خانه اش بتاراج و غنیمت آنجا عت
 را و مذکور که در موضع یرکشل محلی بود بمقاصد ولی کامیاب گشته شادان و فرحان

داخل نرمل گردید و جمہداران و رفیقان قدیم کہ باین کار نامہ سترگ و ادجان بازی
 داده بودند بالتمام ہائے شایان و رعایت نمایان سرفراز و ممتاز گردانید۔ بعد
 فتح قلعہ نرمل روز و شب در فکر و تدبیر خانہ بر اندازی خلائق مکر ہمد بر بستہ از ہر
 پرگنہ و تعلقہ گرد و نواح دست تطاول و تعدی دراز کردہ ہزار ہا مبالغہ معرض وصول
 می آورد اگر اچھا نا کسے از تعلقہ قرار یا زمیندار در ارسال زر و مال یا فرمایش بقدر
 ضرورت مال بتغافل و تعذر پرداخت اورا قابو سے وقت بدست آوردہ بجاک
 برابر می ساخت۔ ازان جملہ پرگنہ یلغریپ کہ از نرمل سمت مشرق بقاصدہ شانزد
 گروہ واقعست زمینداران آنجا از اہل اسلام و از عنایات صاحب قران شاہ جہا
 بادشاہ غازی بر حکومت و زمینداری پرگنہ مذکور مامور و متصرف بودند۔ انشاء اللہ
 و حوال اینہا پیشتر بقید تسلیم خواهد آمد راوندگور از آنہا عناد جانی داشت۔ بمقتضائے
 فرصت وقت کہ مضمیر ضمیر او بود از نرمل ایلتخارتاختہ در اندک فرصت گذر ہی قصبہ
 مذکور کنریدہ بزمن برابر ساخت۔ تا مدت سہ سال در اسطہ عمل خود داشت و
 زمینداران آنجا پاسبان جان و حرمت ناموس از کربت وطن راہ عزت پیش گرفتند
 و بطرف دباک و لچہا پیٹہ جاہہ آوارگی پیوندند۔ و سوائے اینہمہ خیرہ سری از خانہ
 دیپانڈیہ پرگنہ اندور کہ شخص متمول بود مردمان بطور ڈاکہ فرستادہ مبلغ
 یک لک روپیہ بجز و تعدی وصول نمودہ۔ غرضیکہ تعلقہ داران اطراف بنا
 آن کشش بھیچو بید لرزان و از حرکات سفاکی او ترسان بودند۔

مست شد افواج کا عالی بزرگی غلام سیدن سہرا جتک پیر
 ذکر جگہ متعین ن فواج کا عالی بزرگی غلام سیدن سہرا جتک پیر

سویارا و مرا جتک ن در و صوبہ نرمل مقصود بکجا بود

در سنه یک هزار و یکصد و هفتاد و سه هجری غلام سیدخان بهادر سهراب جنگ
 با جمعیت دوازده هزار سوار و پیاده حسب الحکم حضور ننگا لعلی بنا بر تئیه را و مذکور
 مامور شده بکوچه های متواتر طی مراحل نموده بموضع نرسا پور مضرب خیا م نمودند
 با سماع این خبر را و مذکور از نزل جمعیت شایان بمقابله بهادر مسطور فرستادند
 دیگر در میدان موضع مذکور کارزار نمایان بظهور رسید چنانچه جانبیان و غیره ^{جمعی} دو
 از معتبرین فتح بهادر مسطور در آن جنگ بکا آمدند که مزارات آنها پیش دروازه و
 آبادی موضع مذکور سمت مغرب واقعست. بعد از آن بهادر مسطور سلسله جنبان ^{مات}
 شدند. لکن از را و مذکور بدون گفتگو سپر و شمشیر سخن دیگر شنید بے نیل مقصود
 بچیدر آباد مراجعت فرمود.

ذکر موشن در حب فادی از جنو بهم نزل و فتن او کور به راه الیه

ملازمت جنو

در سنه یک هزار و یکصد و هفتاد و چهار هجری فیروز علی عاکری ننگا لعلی ^{صوبه}
 بطراط شده از اثنار راه قادر صاحب با جمعیت پنج هزار باد و هزار سوار و ده ضرب تیپ
 به تئیه را و مذکور به هم نزل مامور فرمودند. هرگاه که مشار الیه شرف نصبت حاصل
 ساخته بموضع پیپری مشایخان که از نزل دوازده کروه سمت مغرب فاصله ^{دارد}
 و برکنار دریای گنگ واقعست مقام کرده به را و مذکور پیام فرستاد که اگر بخت باوری
 نماید بدریجه استهوا لب بجانب بلازمت حضور مستعد و مشرف گرد و انشائ اللہ تعالی
 بعد حصول سعادت ملازمت تمام قصورات و ذلالت تو معاف کنانیده از سجالی
 قلعه و پرگنه نزل بین الاقران سرنسب از و سر بلند خواهدم کنانید. درین قول و عهد

بهیچ نوع شبیه و توهم بر دل نیاورده حاضر گردد - راوند کور پیغام مشارالیه اقبال
 نکرده به تنبیه سامان جنگ مستعد گشت - درین اثنا خبر رسید که معسکر فیروزی ماثر باراً
 تسخیر قلعه نرمل متصل لوه گانون نزول اجلال فرموده عنقریب رونق افروز سواد نرمل
 میشود - راوستور بجز دستماع اینتخب عبرت اثر از ایمان دولت خواهان باقر است چو با
 مصلحت گردید همه متفق اللفظ والمعنی بملاقات مشارالیه صلاح دادند - آخر الامیر ملاقات
 راضی گشته در جواب گفته فرستاد که ملاقات طرفین زیاده از دو از ده کس نشاید با
 جمعیت و کثرت هرگز موافقت نمیکند - مشارالیه بعد استماع این پیام با کسان معدود
 از موضع پیری برآمده به چیل که دو کروه از نرمل سمت مغرب واقعت خود را رسانند
 راوند کور نیز از نرمل با جماعت قلیل عازم شده بر کنار رته چیل با یکدیگر ملاقات بطهور
 انجامید - بعد دریافت خبریت طرفین سخنی چند در میان آمده معامله برین منظر قرار یافت
 که بالفعل یک سیرق سرکار عالی با بست پنج جوانان بار بر قلعه نرمل بطور تخانه سرکار
 بدارند - بر بکنان ظاهر شود که تخانه سرکار عالی بر قلعه نرمل نسبت - من بعد با
 جمعیت خود همراه اینجانب راهی بسعادت و ملازمت بندگانش خورشید مشرف باید
 گشت راوند کور از آنجا که با سخراف در باطن خود مقرونادم و متوحش بود اول
 عهد و پیمان استوار و سخنان قول و قرار از مشارالیه گرفته تسبیل کرد - بعد در آن
 بتقدیم و ترسیل لوازمات ضیافت پرداخته بر طبق اقرار سیرق و جوان سرکار بر
 تسلو روان ساخت - روز دوم بادل دونهیم و تبصیر خیالات امید و بیم همراه صفا
 مشارالیه عازم گشته بمقام مومنع کاسرپلی بموجب قرار معهود به ملازمت حضور
 مشرف و سر بلند گردید - بندگانش عالی از جبرائلم ماضی ادا غماض فرموده بدستور
 سابق در نوکری سیرق کار عز و ابتهاز بخشیدند -

ذکر توجیه ایست گایب و کاتب و محاسب و محاسبه نمودن از فوج غنیم در نواح

اوسه اوگیر مقام تاندر لچه

هرگاه که لشکر ظفر پیکر است بیدر علم نهضت بر افراشت او مذکور همراه رکاب فیض
انتساب تم القیاد بر صفا اعتقادی نگاشت - چون عساکر فیروزی حوالی قلعه بیدر
بیدر رسید جاسوسان خبردار خبر آوردند که افواج مرسته در صلح اوسه و اوگیر آواره
شده در قلعه و سرکار عالی هنگامه آرا گشته دست بتاراج کشاده اند - باستماع این
خبر سیدگان عالی عنان عزیمت سمت اوگیر معطوف نموده متوجه کارزار شدند انفا
هر دو لشکر صف آرا شده جنگ وجدل آغاز نمودند - آن روز را او مذکور با جماعت خود
کارزار نمایان و جانفتنی فراوان بظهور رسانیده گردند دست و ذلات سابقه را
از چهره حال مرتفع ساخته بین الاقران بعد از آفرین و تحسین سر بلندی یافته
از پیشگاه حضور بانعام مبلغ پنجاه هزار روپیه بعنوان مرهم بها و خطاب راجه پنون جنگ بهادر
سرتار و ممتاز گردید - از اسباب لشکر فیروزی در محاصره افواج غنیم پاکشش و کوشش
هر روزه کوچ بکوچ بمقام موضع تاندر لچه ورود یافت به دران روز تمام سرگروه ها
غنیم نیما بین خود هاستم و عهد بیل به بندار موکد کرده با فوج سرکار عالی اسپهان جنگید
که در ولایت فوج طلب لشکر اسلام پایمال سم ستوران گشته هزارها عالم گشته و
مجرع گردید - چنانچه دران معرکه نواب جعفر علیخان و قادر صاحب کارژدی و راجه
نبی محمدخان زمیندار پرگنه بلغرط غیره سرداران معتبر داد مروانگی داده بر نمک سکا
تصدق و جان نثار گردیدند - و او مذکور بار نقاسه خود در میدان معرکه مجروح افتاده
چون نیما بین سیدگان عالی و غنیم جواب سوال صلح در پیش آمد و راجه رله رایان با

وقا ترممالک ہدکن نرور کھوپنڈت پردہان فرستادند بعد واکذاشت چندے قلعے
 واکنہ واکہ خود بدولت و اقبال مراجعت سجید را باد فرمودند۔ چنانچہ احوال جنگ
 تاندولچہ در سیر تو زک آصفی مرقوم است۔

ذکر فوت شدن سوریار او بعارضہ سرطان در صلح ناندیر

درستہ یکہزار ویکصد و ہفتاد و پنج ہجری بنا گانعالی بعد انتظام سفر برار از نولح
 اورنگ آباد نہضت فرمود و راوند کور نیز ہمراہ رکاب دولت انتساب رہ نورد جا
 اطاعت بود ہر گاہکہ الویہ طفر طراز بر ساحل دریائے گنگ گود ہاوری نخل
 اقبال انگند۔ بر لب دریا بتماشائے آن سواد پوجت افزا چندے مقامات
 فرمودہ خود بدولت و اقبال فضائے آن خطہ را بقدم دولت لزوم زیب و زینت
 بخشیدند ناگاہ راوند کور را بمقتضائے عالم بشری صورت بیماری رونمود
 بعد چند روز عارضہ سرطان از سوراخ اجل بر پشت نمایان مشدہ بکاوش
 نیش اذیت ابواب شداید کشود۔ ہر چند تدابیر و معالجہ پر زخمت سود مند
 نیامد۔ آخر مش بہصایت مرض از دار الملک دنیا سے فانی رخت ہستی بر بستہ
 بدو و خبار آتش فنا پیوست۔ بعد فوت شدن راوند کور کار پر و ازان حضور ہر
 اسباب و اساسہ و خیام و نقد جنس اور البضیٹ سرکار در آورده خواستہ بودند
 کہ داخل سرکار نمایند درین اثنا یکاجی پنڈت دیوان و سیلوم پنڈت بخشی کہ ہر دو
 کارکن ورکن دولت راومتوفی بودند۔ بمتصدیان سرکار رجوع آورده نذر
 سرکار تسبیول کردہ بنام گنگار او کہ ہر اور زادہ راومتوفی بود سند سجالی
 نرمل و غمیرہ بدستور سابق حاصل ساختہ بائیل مقصود و الہیٹان تمام
 بہ نرمل داخل شدند۔

ذکر حکم گنگار و تغییر نبرد از اوسط و تفریق یافتن بر ابراهیم بیگ و لشکر

گنگار و آدم بلند فرید جسم آرام طلب بود. میگویند که تمامی کار و بار مالی و ملکی بدست

افعیار کارکنان سپرده خود در پرستش بتان بتخانه و مصاحبت بر بهتان بندت

و اختلاط اطاعت ایا واران مدام و رسامات هری کتھا و بید و پران مصروف الاوقات

می بود. از ملاقات اهل اسلام از دمیده صبح تا یک پاس روز برآمده تخم انکار در

مزرع اعتقاد می کاشت. بلکه محترزا احتیاط می نمود. در تقدیم لوگری سرکار بقا^{عده}

معهوده هر سال یک از برادران خود می فرستاد و گاهی خود هم میرفت. در سنه

یکهزار و یکصد و هشتاد و چهار هجری حسب حکم بندگان عالی با فوج کفرا^{بهاد} و اوج بر موسیخان

رکن الدوله و ابراهیم بیگ خان دهنوشه و غیره امرای رفیع الشان برای لشکر قتلعه

کلیانی که بعد فوت شدن راجه رام چند روزه اش بنجیال باطل از وایره اطاعت

خارج آسنگی نموده با استحکام قلعه و فرایه ساز و سامان حرب پرداخته مستعد^{جنگ}

شده بود. بنا بر گوشمالی آن گرفتار وادی ضلالت متوجه آن مقام شده به نیروی

ایزدی قتلعه مذکور بانک فرصت مفتوح ساخته بتصرف اولیای دولت ابد

مدت در آوردند. بعد از فتح قلعه راجت به لشکر نزل فرموده عازم شدند

بعد قطع منازل در لواح نزل رونق افزا شد بوضع کوثله و سد اپور مضرب نیام

عساگر فیروزی ماشر گردید و ابراهیم بیگ خان بهادر ضابط جنگ دهنوشه با جمعیت

نمود موضع ایلا پلی که از نزل سمت مشرق بفاصله یک گروه واقعت فرود آمده

به پناه پشته های پوچم پیله مورچال قایم کرده شروع لوط و تفتنگ نمود را و

مذکور با جمعیت اندرون تا پنجروز شرط مردانگی بجا آورده روز ششم زینهار خوا

حیدر آقا نام جمعدار که برادر زاده میر آقا جمعدار سابق الذکر بود باندر و عرافض